

روایتی جدید از عاملین ترور رجایی و باهنر

چه کسی فکر می کرد دومین رییس جمهور و نخست وزیر ایران هر دو در سن ۴۸ سالگی در کنار هم در سال ۱۳۶۰ دومین کابینه دولت را تشکیل دهند و هر دو در یک زمان و مکان به دست یک نفر در دفتر کارشان ترور شوند؟

به گزارش خبرنگاران جامعه گزارش خبر، امروز هشتم شهریورماه چهلمین سالگرد ترور شهیدان رجایی و باهنر در دفتر نخست وزیری به دست گروهک تروریستی منافقین در خیابان پاستور در سال ۱۳۶۰ است.

محمدجواد در سال ۱۳۱۲ در محله معروف به «محله شهر» از محله های بسیار قدیمی شهر کرمان متولد شد. پدرش مغازه ای کوچک بر سر گذر داشت و پیشه ور بود. او دومین فرزند خانواده بود و هشت خواهر و یک برادر دیگر هم داشت.

محمدجواد در پنج سالگی به مکتب خانه ای نزدیک خانه فرستاده شد تا نزد بانوی متدینه ای، خواندن، نوشتن و قرآن بیاموزد. او بعد از شهریور ۱۳۲۰ برکناری رضا شاه از قدرت و در سال ۱۳۲۲ در سن ۱۰ سالگی به مدرسه حوزوی معصومیه کرمان رفت و با حمایت و راهنمایی حجت الاسلام حقیقی درس طلبگی آموخت.

او ۱۰ سال بعد در سال ۱۳۳۲ علاوه بر سپری کردن دوره سطح در مدرسه معصومیه، موفق شد کلاس پنجم دبستان را به پایان برساند و در مهر همان سال به حوزه علمیه قم رفت.

محمدجواد جوان در خاطراتش نوشت: وضع مالی خانواده طوری بود که به هیچ وجه، قادر به پرداخت مخارج تحصیل نبودم و از شهریه ۲۳ تومانی که آیت الله بروجردی پرداخت می کرد، زندگی می کردم البته بعد از مدتی ۵۰ تومان هم شهریه از حوزه علمیه کرمان برایم حواله شد. سال اول اقامت در قم که مصادف بود با سال ۱۳۳۳ علاوه بر شرکت در امتحانات دوره دبیرستان و اخذ دیپلم، کتابهای کفایه و مکاسب را در مدرسه فیضیه نزد حجج اسلام مجاهدی و سلطانی خواند و از سال ۱۳۳۳ دوره خارج را آغاز کرد. استاد محمدجواد در این دوره از سال ۱۳۳۴ سیدروح الله خمینی بود. او درسهای فقه و اصول را از ایشان آموخت و تا سال ۱۳۴۱ در خدمت ایشان بود. محمدجواد جوان همچنین سر درس فقه آیه الله بروجردی شرکت می کرد.

او همچنین در محضر علامه محمدحسین طباطبایی درس تفسیر و فلسفه اسفار را در مدت شش سال خواند. محمدجواد در خاطراتش گفت: یادم هست، اولین روزهایی که درس تفسیر را شروع کردند، ابتدا درس می گفتند، سپس مطالب در جمع طلاب مورد بحث قرار می گرفت، بعد از رفع اشکالات، درس را می نوشتند که بعدها به صورت «المیزان»، دوره تفسیر عالی درآمد. بنده از ابتدای سوره بقره به این سو در محضر ایشان بودم

او ۹ سال در قم ساکن بود و بعد از مدتی در دانشکده الهیات مشغول تحصیل شد و هفته ای دو روز به تهران آمد و در سال ۱۳۳۷ لیسانس الهیات گرفت و دوره دکتری الهیات را در قم گذراند. باهنر رشته امور تربیتی دانشکده ادبیات را در مقطع فوق لیسانس در تهران خواند.

فعالتهای اجتماعی حجت الاسلام باهنر در خاطراتش از دوران درس در حوزه علمیه قم و آشنایی با چهره های سرشناس انقلاب نوشت: ما همه علاقه مند بودیم که حوزه قم، از نظر نوع مطالعات و مسایل طرح شده و همچنین، از نظر تحقیقات علمی، فکری و فلسفی تحرک جدید داشته باشد که خوشبختانه این نهضت از چند سال قبل شروع شده بود. اولین جهش این حرکت، از طرفی توسط امام و از طرف دیگر، توسط علامه طباطبایی و شاگردانش آقایان منتظری، بهشتی، مشکینی و دیگران بود. ما نیز به لحاظ اقتضای سن در دوره های دوم درس این اساتید بزرگ شرکت کردیم و تقریباً بعد از شش سال که از آغاز این حرکت می گذشت، به این جریان پیوستیم.

او ادامه داد: نهضت تالیف و تحقیق و ترجمه و کارهای مطبوعاتی تازه شکل می گرفت و ما به کمک چند نفر از دوستان، از جمله آقایان هاشمی رفسنجانی و مهدوی کرمانی و عده ای دیگر از دوستان، مکتب تشیع را راه انداختیم و از سال ۱۳۳۶ سالنامه و بعدها فصلنامه منتشر کردیم که بعد از انتشار هفتمین سالنامه آن را توقیف کردند و نکته جالب اینجا بود که آن روزها تیراژ کتابها بین ۱۰۰۰ الی ۳۰۰۰ نسخه بود اما وقتی ما اولین سالنامه را اعلام کردیم و قبوض مربوطه را فروختیم. به قدری استقبال شد که مجبور شدیم سقف چاپ را ابتدا به ۱۰۰۰۰ نسخه و بعد به ۵۰۰۰۰ نسخه افزایش دهیم.

باهنر سیاسی می شود

باهنر در تشریح منبر رفتن هایش گفت: در کنار این فعالیت، طبق عادتی که طلاب آن روز داشتند، ما هم به منبر می رفتیم و سخنرانی می کردیم. خاطرم هست، اولین بار که سال ۱۳۳۷ توقیف شدم، مقارن با سالی بود که دولت ایران، اسرائیل را به رسمیت شناخته بود. در آبادان، در منبری سخنرانی می کردم که شدیداً به این مسئله حمله کردم که توسط شهربانی آبادان دستگیر شدم. این اولین برخورد من با رژیم بود. آن روزها موضوع دستگیری روحانی بسیار نادر بود.

باهنر ادامه داد: در سال ۱۳۴۱ به تهران آمدم، چون در آن روزها، صحبت از این بود که نماینده های از حوزه علمیه قم برای تبلیغات اسلامی به کشور ژاپن بروند و بنده را پیشنهاد کرده بودند. به این منظور به تهران آمدم تا مقدمات کار را فراهم کنم. لازم بود که یک دوره زبان انگلیسی که زبان دوم آن ها بود، ببینم. منتهی این سفر به علت مشکلاتی که پیش آمد، به تاخیر افتاد و به آغاز مبارزات روحانیت به رهبری امام بزرگوارمان در اواخر سال ۴۱ منتهی شد. یعنی ۶ الی ۷ ماه از سکونت در تهران گذشته بود که مبارزه آغاز شد. بهتر دیدم که در ایران بمانم و در جریان مبارزه همکاری کنم.

او افزود: سال ۱۳۴۲ که اوج مبارزات بود و واقعه ۱۵ خرداد در همان سال اتفاق افتاد. ما از آن دست روحانیونی بودم که از قم به شهرهای مختلف کشور اعزام شدیم تا محرم آن سال را به محرم حرکت و قیام تبدیل کنیم. من مامور شدم به همدان بروم. دستور این بود که از روز ششم ماه محرم، سخنرانی ها اوج بیشتری پیدا کند و مبارزه شدت گیرد، چون گفته بودند که نگذارید جلسات پرجمعیت شوند. اگر بخواهید از اوایل شروع کنید، قبل از اینکه مردم اجتماع کنند، شما را دستگیر خواهیم کرد اما از روز ششم سخنرانی ها اوج گرفت و بنده روز هفتم محرم دستگیر شدم. هنوز حوادث ۱۵ خرداد

پیش نیامده بود که مردم اجتماع کردند و ما آزاد شدیم و مجدداً به سخنرانی‌هایی که داشتیم ادامه دادیم. تا روز ۱۲ محرم آن سال، همه جا این مسئله اوج گرفته بود و ما به شدت تحت تعقیب بودیم که دوستان بنده را مخفیانه به تهران فرستادند تا دستگیر نشوم. باهنر جواد با اشاره به اولین سالگرد قیام خونین ۱۵ خرداد، گفت: در پایان سال ۱۳۴۲ که مصادف با سالگرد واقعه مدرسه فیضیه بود. چون فروردین ۴۲، رژیم به مدرسه فیضیه حمله کرد. این زمان مصادف بود با سالروز شهادت امام جعفر صادق (ع) به همین مناسبت، در بازار تهران در مسجد جامع، سخنرانی برگزار شد و من مسئول اجرای برنامه بودم. سه شب برنامه سخنرانی برگزار و اجتماع عظیمی گرد هم آمد که در آن سالها، در نوع خود بسیار جالب توجه بود. شب سوم، ماموران پلیس به اتفاق سرهنگ طاهری معدوم که مسئول دستگیری من بود، به آنجا آمدند و بعد از دستگیری، مرا به زندان قزل‌قلعه بردند.

ورود به آموزش و پرورش

سال ۱۳۴۲ به استخدام وزارت آموزش و پرورش در آمد و علاوه بر تدریس با دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی وزارتخانه همکاری داشت و برنامه‌های تعلیمات دینی کلاس‌های مختلف تحت نظر وی تهیه و تنظیم می‌شد. کتاب‌های دینی تألیف وی نقش چشمگیری در آگاه‌سازی جوانان و نوجوانان قبل از انقلاب ایفا نمود.

او در تشریح چگونگی ورود به نظام آموزش و پرورش و چگونگی تألیف کتبی درسی، گفت: ابتدا آیه‌الله دکتر بهشتی به آموزش و پرورش راه یافته بودند و سربندهای کار را در اختیار داشتند. همچنین آقای دکتر غفوری در آنجا مشغول بودند. در حدود ۷ الی ۸ ماه گذشته بود که بنده در جریان قرار گرفتن قرار شد برای برنامه‌ریزی تعلیمات دینی و نوشتن کتاب‌های دینی، به طور جدی کار کنیم. از اولین سالهایی که وارد آموزش و پرورش شدم با مشکلات فراوانی روبه‌رو بودم. دوستان مقدمات را فراهم کردند و من توانستم به قسمت برنامه‌ریزی راه پیدا کنم. جالب بود که ما در این فرصت توانستیم از بخش‌های کوتاهی که در اول ابتدایی به عنوان مسائل دینی بایستی وارد شود تا آخرین سالهای تحصیلی دبیرستان، کتب‌های تعلیمات دینی بنویسیم و همینطور برای دوره‌های تربیت معلم و دیگر رشته‌های تحصیلی که وجود داشت. این از فرصتهای جالبی بود برایم و تاریخچه مفصلی دارد که حاکی از درگیری‌هایی است که در این رابطه با دستگاه داشتیم ولی به یاری خدا موفق شدیم مطالب کتاب‌ها و خود کتاب‌ها را بدون کوچکترین دخالت دستگاه، بنویسیم. مطالب آن کتاب‌ها حتی در بعضی از حوزه‌های مبارزاتی مخفی آن روز، به عنوان مطالب آموزشی، تعلیم داده می‌شد. مطالبی را که در دوره دبیرستان و راهنمایی گنجانده بودیم، نسبتاً تحرک خوبی داشت.

در سال ۱۳۵۲ و به دنبال فعالیت‌های گسترده شهید باهنر و حساسیت و کنترل شدید ساواک بر اعمال و رفت و آمدهای ایشان، و به منظور تضعیف روحیه و ترلز در اراده محکم ایشان در مبارزه علیه رژیم، دستگاه امنیتی شاه به طور مرتب و مکرر، نزدیکان به خصوص خواهر ایشان را دستگیر و مورد بازجویی قرار داد و در بیابانهای اطراف تهران رها کرد.

به دنبال این قضایا و در پی گزارش یکی از اهالی محل مبنی بر تکثیر و توزیع اعلامیه در منزل باهنر، بلافاصله ساواک به منزل ایشان حمله کرد و ضمن بازرسی و توقیف برخی کتب، ایشان را دستگیر و پس از چند روز با اخذ تعهد آزاد کرد.

محمّدجواد باهنر گفت: یک جریان خانوادگی برای من پیش آمد. خواهری داشتم که نزد ما زندگی می‌کرد و آمدند و او را دستگیر کردند و دستگیری‌های بسیار عجیبی بود. مرتب دستگیر می‌کردند و چند روز نگه می‌داشتند و گاهی در بیابان‌ها رها می‌کردند و گاهی در گوشه دیگری از شهر و عمدتاً اصرارشان این بود که روابط ما را بتوانند از او بپرسند که ما با چه گروه‌هایی ارتباط داریم و چه جلساتی در منزل داریم و چه مسائلی را تعقیب می‌کنیم.

یکی از کمیته‌های شورای انقلاب، کمیته اعتصابات بود. وظیفه این کمیته دامن زدن به اعتصابات بود و در مواردی که در خصوص نیازهای ضروری مردم مشکلی به وجود می‌آمد این کمیته، چگونگی اعتصابات را تنظیم می‌کرد. به خصوص در جریان اعتصاب کارگران نفت مشکلاتی برای سوخت مردم به وجود آمد و بنا به دستور امام، باهنر به عضویت این کمیته درآمد و با سفر به نقاط مختلف کشور به رتق و فتق امور مربوط به اعتصابات پرداخت. اندیشه ایجاد تشکیلی به نام شورای انقلاب با توجه به شرایط خاص آن زمان در میان روحانیون معتمد امام وجود داشت. بحث جدی در این زمینه در سفری که مرتضی مطهری به پاریس داشت با امام خمینی (ره) مطرح شد.

هاشمی رفسنجانی در خاطراتش نوشت: ... آقای مطهری در مراجعت از سفر پاریس دستور رهبر عظیم‌الشان انقلاب را مبنی بر تشکیل شورای انقلاب آوردند، حضرت امام آقایان شهید مطهری، شهید بهشتی، موسوی اردبیلی، شهید باهنر و هاشمی رفسنجانی را به عنوان هسته اولیه شورای انقلاب تعیین کرده و اجازه داده بودند که افراد دیگر با نظر این پنج نفر اضافه شوند. در جلسات ابتدایی تصمیم بر این شد که حتی الامکان ترکیب شورا از اعضای روحانی و غیر روحانی به نسبت مساوی و نزدیک به هم باشد. این شورا در آذر ۱۳۵۷ تشکیل شد در هدایت و برنامه‌ریزی امور انقلاب و مشورت‌های لازم به امام خمینی (ره) نقش مهمی ایفا کرد.

باهنر و بهشتی پس از آزادی از زندان در پاییز سال ۱۳۵۷ همراه برخی شخصیت‌های دیگر نسبت به تشکیل حزب جمهوری اسلامی اقدام کردند و مرامنامه و اساسنامه آن را تهیه کردند و تشکیلات حزب جمهوری اسلامی رسماً فعالیتش را آغاز کرد. نقش باهنر در حزب بسیار تعیین‌کننده بود و در همه کارها با وی مشورت می‌شد. پس از شهادت دکتر بهشتی در فاجعه خونین انفجار دفتر مرکزی حزب در هفتم تیر ماه سال ۱۳۶۰، باهنر به دبیر کلی حزب جمهوری اسلامی انتخاب شد و این مسئولیت را تا زمان پذیرش پست نخست‌وزیری به عهده داشت.

به دنبال برکناری بنی‌صدر از مقام ریاست جمهوری و انتخاب شهید رجایی به عنوان ریاست جمهوری، بنا به پیشنهاد شهید رجایی، دکتر باهنر در سال ۱۳۶۰ به عنوان نخست‌وزیر به مجلس شورای اسلامی معرفی شد و مجلس به نخست‌وزیر و وزرای وی رای اعتماد داد.

محمدعلی رجایی

محمدعلی ۲۵ خرداد ۱۳۱۲ شمسی در شهر قزوین متولد شد. پدرش عبدالصمد، پیشه‌ور بود و در بازار قزوین مغازه خرازی فروشی داشت. او در چهار سالگی محمدعلی درگذشت و تامین مخارج زندگی به دوش مادر، دایی و برادرش که ۱۰ سال از او بزرگتر بود، افتاد.

محمدعلی تا ششم ابتدایی درس خواند و بعد از آن ترک تحصیل کرد و در مغازه خرازی فروشی دیابیش، شاگردی کرد. در ۱۴ سالگی برای یافتن کار به تهران نزد برادرش که زودتر از او به تهران مهاجرت کرده بود، مهاجرت کرد. ابتدا در بازار آهن فروشان مشغول کار شد و به علت سنگینی کار مدتی بعد به دستفروشی روی آورد. او بعد از دستفروشی دوباره به بازار تهران برگشت و در چند حجره به شاگردی پرداخت.

نیروی هوایی ارتش شاهنشاهی در سال ۱۳۳۰ جوانانی را که مدرک ششم ابتدایی داشتند با درجه گروهانی استخدام می‌کرد. رجایی داوطلب خدمت در این نیرو شد. سه ماه از دوره آموزشی گروهانی را گذرانده بود که با گروه فداییان اسلام آشنا شد و در جلسات این گروه شرکت کرد و به پیشنهاد لطف‌الله میثمی و محمدعلی لطفیان سرگزی همکاریش با اعضای این گروه را آغاز کرد.

گروهان رجایی پس از طی کردن دوره آموزشی در نیروی هوایی و دریافت درجه گروهانی، در کنار کار به تحصیل ادامه داد و در سال ۱۳۳۲ دیپلم گرفت و قصد شرکت در کنکور سراسری داشت اما چون در شهریور ماه دیپلم گرفته بود نمی‌توانست در آزمون ورودی دانشگاه شرکت کند به همین دلیل به شهرستان بیجار مهاجرت کرد و در یک دبیرستان دبیر زبان شد.

با اتمام سال تحصیلی، به تهران بازگشت و در دانشسرای عالی تربیت معلم به تحصیل پرداخت و سپس به دانشسرای عالی رفت و پس از دو سال، مدرک کارشناسی ریاضی گرفت و به استخدام آموزش و پرورش درآمد. ابتدا به شهرستان ملایر رفت اما با رییس آموزش و پرورش اختلاف پیدا کرد و به خوانسار رفت و مشغول تدریس شد و با پایان سال تحصیلی به تهران برگشت و با موفقیت در آزمون دوره فوق لیسانس در رشته آمار مشغول به تحصیل شد و همزمان در مدرسه کمال تدریس کرد.

رجایی همزمان با ورود به نیروی هوایی ارتش با جلسات مرحوم طالقانی در مسجد هدایت تهران آشنا شد و نزدیک به ۲۷ سال در جلسات او شرکت کرد. رجایی در جلسات مرحوم طالقانی، با مهدی بازرگان و یدالله سحابی، از فعالان سیاسی ضد پهلوی، آشنا شد و در سال ۱۳۳۹ شمسی در دبیرستان کمال تهران به ریاست یدالله سحابی معلم شد. دبیرستان کمال در مناسبت‌های مذهبی از فعالان سیاسی ضد حکومت پهلوی مانند شهید بهشتی، مطهری، مرحوم مهدی بازرگان و محمدتقی شریعتی برای سخنرانی دعوت می‌کرد. رجایی در سال ۱۳۴۶ به دلیل اختلاف نظر با یدالله سحابی در اداره مدرسه، همکاری خود با دبیرستان کمال را قطع کرد.

او پس از کناره‌گیری از دبیرستان کمال در سال ۱۳۴۶ با کمک اکبر هاشمی رفسنجانی، محمدجواد باهنر، بازماندگان هیأت مؤتلفه اسلامی و گروهی از تاجران، مؤسسه خیریه رفاه و تعاون را تأسیس کرد. هدف از تشکیل این موسسه در ظاهر کمک به نیازمندان و در حقیقت کمک مالی به خانواده‌های زندانیان سیاسی بود. این مؤسسه متشکل از مدارس سه‌گانه دبستان، راهنمایی و دبیرستان بود و بیشتر اعضای هیأت مدیره و معلمان آن، دارای گرایش‌های سیاسی بودند و علیه حکومت پهلوی فعالیت سیاسی داشتند.

رجایی از اعضای هیأت مدیره و مدیر مدرسه رفاه بود. این مدرسه در پی بازجویی‌های حکومت پهلوی در سال ۱۳۵۳ منحل شد البته از محل مدرسه رفاه در روزهای پیش از پیروزی انقلاب اسلامی برای بازداشت و نگهداری سران حکومت پهلوی و نیروهای ساواک استفاده شد. او در سال ۱۳۴۱ با عاتقه صدیقی معروف به پوران رجایی، دختر یکی از بستگانش ازدواج کرد. صدیقی در سال ۱۳۴۹ به تشویق رجایی وارد فعالیت‌های ضد حکومت پهلوی شد و پس از پیروزی انقلاب در مجالس دوم و سوم، نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی شد. او هنگامی که در مدرسه احمدیه تهران، از مدارس تحت مدیریت جامعه تعلیمات اسلامی با مدیریت عباس لطفیان سرگزی درس می‌خواند به عضویت گروهی به نام شیعیان درآمد. گروه شیعیان توسط برخی دانش‌آموزان مدرسه تأسیس شده بود و فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی داشت. همکاری با گروه‌های ضد حکومت پهلوی

محمدعلی رجایی با گروه‌های سیاسی مخالف حکومت پهلوی با گرایش‌های مختلف همکاری داشت از جمله با جمعیت فدائیان اسلام. او در زمان خدمتش در نیروی هوایی طی سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۲ با این آشنا شد و در جلسات آن شرکت کرد. به گفته رجایی او جذب این شعارهای فدائیان اسلام شد که می‌گفتند: «همه کار و همه چیز تنها برای خدا» و «اسلام برتر از همه چیز [است] و هیچ چیز برتر از اسلام نیست.» به گفته رجایی آن روزها بیشترین مبارزه مذهبی‌ها با توده ایها بود که او نیز در این زمینه فعالیت داشت.

او همچنین با نهضت آزادی ایران همکاری داشت. رجایی جزء اولین افرادی بود که پس از تأسیس این تشکل در سال ۱۳۴۰ در آن عضو شد و به یکی از اعضای فعال آن تبدیل شد. او یکی از عوامل انتشار اعلامیه‌های نهضت آزادی در شهر قزوین بود. رجایی در تاریخ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۴۲ توسط ساواک شناسایی و دستگیر شد بعد از ۴۸ روز و دادن تعهد برای استعفا از نهضت آزادی، آزاد شد.

او از این زمان به بعد، فعالیت‌های سیاسی ضد پهلوی و همکاری با جریان‌های سیاسی را ادامه داد اما دیگر به عضویت رسمی حزب و گروهی در نیامد. برخی دلیل آن را داشتن آزادی بیشتر برای ادامه فعالیت‌ها دانسته‌اند.

رجایی با سازمان مجاهدین خلق نیز همکاری داشت. او با بیشتر بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق از دوره دانشگاه و بعد از آن در جلسات سید محمود طالقانی آشنا بود. سعید محسن یکی از مؤسسان سازمان مجاهدین در سال ۱۳۴۷ به رجایی پیشنهاد عضویت در این سازمان را داد اما به گفته رجایی، به علت اختلاف برداشت نسبت به مبارزه، عضویت این سازمان نشد. با اینکه به عضویت سازمان مجاهدین خلق درنیامد ولی در برخی امور به آنها مشورت می‌داد. به گفته صدیقه عاتقی همسر رجایی سازمان به‌عنوان یک واسطه مهم روی او حساب می‌کرد. رجایی پس از مشاهده نشانه‌هایی از تغییر ایدئولوژی سازمان از اسلام به مارکسیسم همکاری خود را با آنان قطع کرد.

او در آذر ۱۳۵۳ به دلیل ارتباط با بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین خلق توسط ساواک دستگیر شد اما از افشای نام مخالفان حکومت پهلوی خودداری کرد و به مدت ۱۴ ماه شکنجه شد. بار دیگر در همان سال به دلیل ارتباط نزدیک با سازمان مجاهدین زندانی شد. به گفته خودش هفته‌ها تحت شکنجه قرار گرفت. سرانجام در روز عید غدیر خم در آبان ۱۳۵۷ پس از چهار سال زندانی، آزاد شد. مرحوم اکبر هاشمی رفسنجانی او را نمونه‌ای کم‌نظیر در تحمل شکنجه‌ها و افشا نکردن اسرار مبارزان می‌دانست.

رجایی بلافاصله پس از آزادی از زندان با تأسیس انجمن اسلامی معلمان به مبارزه علیه حکومت پهلوی ادامه داد. به محض انتشار خبر قصد امام خمینی برای بازگشت به کشور به عضویت کمیته استقبال درآمد.

ریاست جمهوری

او پس از عزل بنی صدر از ریاست جمهوری به عنوان نامزد دومین انتخابات ریاست جمهوری به رقابت با سیدعلی اکبر پرورش، عباس شیبانی و حبیب الله عسگرولادی پرداخت و با حمایت اکثریت قریب به اتفاق احزاب و تشکلهای سیاسی و اجتماعی دهه ۱۳۶۰ موفق شد حدود ۹۰ درصد آرای شرکت کنندگان در این انتخابات را جلب کند. رای رجایی در انتخابات ۱۲ میلیون و ۷۷۰ هزار و ۵۰ رای از مجموع ۱۴ میلیون و ۵۷۳ هزار و ۸۰۳ رای بود.

محمدعلی رجایی در ۱۱ مرداد ۱۳۶۰ در حضور امام امت و مقامات لشکری و کشوری قسم یاد کرد و حکم ریاست جمهوری‌اش توسط سید روح‌الله موسوی خمینی به وی تنفیض شد و با انتخاب و معرفی محمدجواد باهنر به مجلس شورای اسلامی به عنوان نخست وزیر، کابینه دولتش مشخص شد.

دوره ریاست جمهوری محمدعلی رجایی و دوران نخست وزیری محمدجواد باهنر ۲۸ روز به طول انجامید. این دو عزیز در هشتم شهریور ۱۳۶۰ بر اثر انفجار بمب توسط مسعود کشمیری از اعضای سازمان منافقین در دفتر نخست وزیری به شهادت رسیدند.

واکنش بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران

پس از انفجار دفتر نخست وزیری و در جریان تحقیقات انجام شده، تعدادی از مقامات امنیتی کشور از جمله خسرو تهرانی مسؤول اطلاعات نخست‌وزیری در دوره شهیدان رجایی و باهنر، محسن سازگارا از اعضای اولیه سپاه پاسداران و حسن کامران نماینده چند دوره مجلس به ظن سهل‌انگاری یا خیانت چندین ماه بازداشت شدند اما با پادرمیانی تعداد زیادی از مقامات طراز اول اجرایی کشور، هر سه مقام امنیتی مذکور که مقامات مافوق مسعود کشمیری به مشار می رفتند به فرمان رهبر فقید انقلاب اسلامی از بند قانون رها شدند. رفتار مسعود کشمیری به قدری فریبنده و موزیانه بود که جریانهای سیاسی منتقد حتی بهزاد نبوی وزیر صنایع سنگین دولت میرحسین موسوی را در حادثه بمبگذاری دفتر نخست وزیری مقصر می دانستند اما هیچگاه موفق به اثبات ادعای خود نشدند.

اولین واکنش رهبر فقید انقلاب اسلامی صبح روز نهم شهریور ۱۳۶۰ بود. ایشان در مجمع عموم مردم در جماران با تسلیت شهادت شهیدان رجایی و باهنر، گفتند: «... آنها گمان می کنند که با ترور شخصیتها، ترور اشخاص، می توانند با این ملت مقابله کنند؛ و ندیدند و کور بودند که ببینند که در هر

موقعی که ما شهید دادیم ملت ما منسجمتر شد. rlm& ... ملت ما چون علی بن ابی طالب را فدا کرده است از برای اسلام، فدا کردن امثال این شهدا برای ملت ما یک مسئله مهم نیست، گرچه خود واقعه و خود این افرادی که شهید شده اند در نظر همه ما عزیز و ارجمندند؛ و آقای رجایی و آقای باهنر هر دو شهیدی که با هم در جبهه های نبرد با قدرتهای فاسد همجنگ و هم‌رزم بودند.»

بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران انگیزه منافقین از ترورهای دهه ۱۳۶۰ را به دست آوردن حکومت دانستند و بیان کردند: «باید دید که اینهایی که این طور کارها را انجام می دهند، انگیزه آنها چیست. انگیزه آنها این است که برای این ملت، بعد یک دسته دیگری از صنف خودشان بیایند و حکومت کنند؟ اینها مگر نشناخته اند این ملت را که کسی که انحراف دارد از اسلام و کسی که سر کرده تروریست هاست، کسانی که سر کرده اینها هستند و اینها را وادار به خرابکاری می کنند، در بین ملت جای ندارند. ... و گمان نکنید که اینها از روی قدرت یک همچو کارهایی را انجام می دهند، یک بمب در یک جا منفجر کردن، یک بچه ۱۲ ساله هم می تواند او را بگیرد یک جایی بگذارد و خود او منفجر بشود. این قدرتی نیست، این کمال ضعف است. من ابن ملجم را از اینها مردتر می دانم؛ برای اینکه او آمد در حضور مردم، کار خودش را کرد و خداوند او را لعنت کند. و اینها آن مردانگی آن نامرد را هم ندارند و به طور دزدی یک کاری انجام می دهند و خودشان را اصلاً ظاهر نمی کنند. من آن عباس آقا که صدر اعظم ایران را در نزدیک مجلس با هفت تیر زد در حضور همه و خودش را بعد هم دید گرفتار می شود، کشت او را مرد می دانم و اینها را نامرد. اینهایی که از اینجا فرار کردند و از خارج دستور می دهند که مردم را اغتیال کنند و به طور دزدکی بکشند، اینها تر نامردهاست. rlm&»

بدین سان سالروز شهادت محمدعلی رجایی و محمدجواد باهنر برای همیشه تاریخ در تقویم هجری شمسی جمهوری اسلامی ایران به عنوان هفته دولت نامگذاری شد.

نام شان گرامی و راهشان پر رهرو باد.

منابع:

صحیفه امام جلد ۱۵ ص ۶۷ و ۶۸

زندگی نامه محمدجواد باهنر، تبیان

رجایی، سیره شهید رجایی، ۱۳۷۸ش، ص ۳۵۹&۶۰۴ndash

راعی گلوجه، زندگی‌نامه سیاسی شهید رجایی، ۱۳۸۲ش، ص ۲۱

مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، شهید محمدعلی رجایی به روایت اسناد ساواک، ۱۳۷۸ش، ص ۱۰

محمد جواد باهنر، مباحثی پیرامون فرهنگ انقلاب اسلامی، صفحه ۳۷۰ و ۳۷۷، ناشر دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم، سال ۱۳۷۸